

نیما

شماره ششم

شهر یورماه ۱۳۳۱

سال پنجم

دکتر سید فخرالدین شادمان

وزیر اسبق اقتصاد ملی

درس اول

— ۱ —

در مدرسه زندگی درس اول ما ایران شناختن است. هر ملت خواهنده پیشرفت حقیقی که نخواهد از فوائد استقلال فکر محروم و بازیچه بیگانگان باشد راهی جز این ندارد که اول خود را و بعد سایر ملل را چنانکه باید بشناسد تا بتواند بکیفیات و تحولات تمدن بشری پی ببرد و در باب هر آنچه بتصور آید اطلاعات و معلومات صحیح دقیق جمع آورد و بمطالعه و مقایسه آنها پردازد و آنگاه باتأمل و تدبیر و از طریق تتبع و تحقیق قدمی پیشتر برود.

سیر آفاق و انفس یکی از مقدمات هر ترقی معنویست و ملتی که دائم در این سیر نباشد و در جستجو و اختیار راه راست نکوشد هر چه کند همه بیحاصل خواهد بود و گاهی ممکنست که چنین ملتی قرنها گمراه بماند و کارش بجائی بکشد که هر عملش موجب چندین ضرر گردد و هر قدر بامید نجات خویش رنج و حرمان بر خود روا دارد هر آن از مقصود دورتر شود. پس در این سفر که در هر قدم برای مسافر دامی گسترده

است باید از پاکان و نیکخواهان استمداد همت کرد و بدلات راهنمایان مجرب بسوی مقصود روانه شد .

طی این مرحله بی‌مهری خضر مکن ظلماست بترس از خطر گمراهی
مصیبت بزرگ ما اینست که مدعیان رهبری ملت ایران پیش از خواندن درس
اول بر آن شده اند که کشتی ایران را از میان موجهای سهمگین بساحل نجات برسانند
و چنان پنداشته اند که میتوانند بیخبر از آنکه خود محتاج هدایتند چرا که گمراه و
سرگردانند . از این مدعیان ایران ناشناس جز از دروغ و لاف گراف و حقیقت پوشی
و خودنمایی و نکته فروشی چیزی دیگر نمیتوان چشم داشت .

کسانیکه میخواهند با هر صاحب اقتداری بسازند و بهر سازی برقصند تا دائم
بر سر کارهای مهم این مملکت باشند ، چاره ای ندارند غیر از سخن دو پهلو گفتن و با
هر عقیده‌ای موافقت نمودن و از مخدوم قدیم بریدن و بمخدومی قویتر پیوستن و بتناسب
زمان و مکان روزی بادیندار و روز دیگر با بیدین دوست یادشمن بودن و هم قادر جبار را
مدح و ثنا گفتن و هم بظاهر از فقیر و مظلوم هواخواهی کردن .

کناه جمیع مفاسد اجتماعی ما بر کردن مشتی دروغگوی بیش‌رست که گفتار
و کردارشان همه از روی و ریاست . این گروه بیدانش متملق عرصه را بر نیکخواهان
مصلحت بین تنگ و ایران را میدان مسابقه های عجیب کرده اند : هر که دروغ بزرگتر
و تملق بهتر بگوید و عجب و وقاحت بیشتر و حیا و وفا کمتر داشته باشد از دیگران
پیشترست .

راستست که سست عنصر و بی آبرو را در مملکت ما مزد میدهند اما قدر مردم
صاحب عقیده ثابت قدم ، آن‌هم در ایامی پر از فتنه و بلا ، مجهول نمیماند و پایداری نیز
اجری دارد . پس آنکه همعقیده ماست باید بی‌محابا و هر چه صریحتر بگوید و بنویسد
که در این کشور هیچ اصلاح پایدار و هیچ عمل مفید ممکن نیست مگر آنکه اول
ایران را بشناسیم و ملت ایران را ، این ملت بزرگ ایران را ، با زبان شرینش و شعر
بیمانند دانشینش و هنرهای خوب دیگرش و تاریخ سراسر عبرتش .

اما اغراق گفتن و خود را بعرض بردن و دیگران را حقیر شمردن ببهانه وطن

پرستی هم شایسته نیست. غلو و دروغ و لاف زدن و عیب خود و هنر بیگانه را نابوده گرفتن و خودستائی و شاعر دزدی و فیلسوف ربائی کار ملل نامطمئن کم دانشست و باذوق سلیم و طبع منیع موافق نمی‌افتد. اعتراف بنقص خود نشان کمال شناسی و چاره‌جویی و یختگیست نه علامت ضعف و درماندگی و ملت ایران بزرگتر از آنست که بذکر نقصهایش درار کان عظمتش خلل افتد.

ما شاهنامه داریم که در عالم ادب بیهمتاست و تخت جمشید که یکی از چندین جلوه‌گاه شکوه و جلال تاریخ ماست و کارنامه اعمال و افکار و آثار پادشاهان و دانشمندان و حکیمان و بزرگان ما از دفتر عزت و افتخار هیچ ملت بزرگ دیگر کمتر و کوتاهتر نیست. کتاب «امثال و حکم»، تألیف دانشمند بزرگ دهخدا، خود سند معتبر کمال ذوق ایرانی و مجموعه لطائف و بدایع فکر بشریست بزبان فارسی. از خزائن کدام زبان انسانی میتوان بیشتر و بهتر از آنچه در این کتابست نکته و لطیفه و اندرز و مثل و حکمت جمع آورد؟ هر که در این مجموعه بدیده انصاف امعان نظر کند اگر سایر آثار فکر و ذوق ایرانی را هم نادیده بگیرد باز خود و بدیگران خواهد گفت که ملتی که این مضامین و امثال و حکم بزبان اوست، بزرگ ملت است.

باینهمه باید گفت که از قضا درست در اوقاتی که فرنگی از خواب گران هزار ساله بیدار میشد ما کم کم بخواب رفتیم، امریکا و الکتریسیته و گردش خون و قوه جاذبه و اقلیم و اقطار بسیار و عجائب بروبحر همه را دیگران کشف کردند و از پانصد شصدها پیش تا امروز از هزاران هزار کتاب معتبر علمی و تصویر متناسب و مجسمه عالی و لحن دلکش و از انواع ماشین و سلاح و آلات و اسباب و وسائل جراحی و معماری و عکاسی و دوربینی و ذره‌بینی و ستاره‌یابی یکی هم نوشته و ساخته ما نیست.

نور علم عالمی را روشن کرد. عجائبی از قبیل طیاره و رادیو و تلویزیون اختراع شد، در روش تحقیق و تتبع و تعلیم و تعلم و سیاست و ملکداری و در جمیع امور اقتصادی و اجتماعی انقلابهای عظیم روی نمود و ما همچنان غافل و خود فریب مانده‌ایم. خواص ما گمان میکنند که عکس برداشتن و تلگراف و تلفون کردن و رادیو گوش دادن و در کشتی مجلل و طیاره عالی آسوده سفر کردن و فارسی ندانستن و ایران نشناختن و

خود را بتمدن فرنگی بستن، ترقی کردنت. این همه از شور بختی ماست و علتش آنست که هنوز درس اول را یاد نگرفته ایم.

ما باید باستظهار مایه ای که داریم هیچ تفرسیم و بگوئیم که وطن ما بعد از خواجه نصیرالدین طوسی و حافظ، دانشمندی و شاعری همپایه بزرگان علم و ادب ایران و فرنگ نبردرده است. علوم ما نسبت علوم فرنگی بگاهی میماند در مقابل کوهی و از عهد غزلسرائی حافظ تا امروز شعری در خوبی نظیر گفته مسعود سعد سلمان هم بردنتر اشعار فارسی نیفزوده ایم. از سوزن و نخ و مداد تراش تا عینک و ساعت و اتوموبیل و رادیو، چیزهایی که با آنها محتاجیم، همه را از فرنگی باید بخریم و بکلی از این نکته غافلیم که اگر فرنگی متاع خود را ما نخریم و با کس خود از خریدن عاجز بمانیم از ایرانیان عهد فتحعلی شاه هم بیچاره تر خواهیم شد چرا که دیگر بساختن آنچه از خود داشتیم نیز نمیرد داریم.

بازی دیگر برای خود فریبی هم وقت نماند. کار ایران از آن گذشته است که باز بتوان سالی چند بخواب خوش بود پس آنکه غم ایران دارد و این ملت بزرگ را گمراه نمیخواهد باید حقایق را بگوید و دردها را بشمارد و بالا را بشم کند و بقدر وسع فکر خود برای نجات هموطنان خوبش چاره ای اندیشد. کسانیکه بامور واقفند و زبان از گفتن فرو بسته اند یا بکلی نومیدند یا از جهل و خرد دیگران نفعی میبرند و باین علت هموطنان خود را گمراه میخوانند نه آنگاه و آن جمع خود فریب که خاموشی کزیدند تا بشرط عقل رفتار کرده باشند بخیرانی ساده لوحند و نمیدانند که اگر بالا بیاید همرا خواهد گرفت و اگر آنش در ایران بیفتد همرا خواهد سوخت. پس بحکم عقل بچاره جوئی باید پرداخت نه بسکوت.

بازمانده

وقت تنگست و اعمال بسیار چندانی که بفرصتهای از دست رفته و وقتهای تلف شده تأسف خوردن نیز نمر ضایع کردنت. هنوز بقای ما امیدی هست بشرط آنکه دیگر خود فریب و دودن نباشیم و هم از امروز بی شک و بی درنگ بکار مفید بپردازیم و اول درس اول را بخوانیم. ممکنست که روزی دیگر سر حدی نماند و ممالک روی زمین

همه بصورت مملکتی واحد درآید و هر کشور که اکنون هست جزئی از آن شود و یک زبان جانشین تمام السنه عالم گردد. اما باین خیال که روزی چنین و چنان خواهد بود نمیتوان از اثر ملك و ملت و زبان فارغ نشست و تسلیم قضا شد و آنچه هست رضاداد. برای ایرانی شناختن ایران و یاد گرفتن زبان ایران مقدمه لازم هر پیشرفت حقیقیست. تا ایران را نشناسیم هیچ مملکت دیگر را نخواهیم شناخت و تا فارسی یاد نگرفته‌ایم هیچ زبان دیگر را چنانکه باید نخواهیم آموخت. ابوالفضل بیهقی را عربی دان میتوان گفت چرا که هم بزبان عربی خوب آشنا بود و هم بفارسی کتابت فسیح مینوشت. سبزی فروش کرمانشاهی مقیم کربلا که در بازار بعربی غلط و در خانه بفارسی بازاری حرف میزند عربی دان نیست و شبیهست بیکدی از چندین هزار پیشخدمت ایتالیائی ساکن لندن که در همان خانه با مشتری بانگلیسی نادرست و در خانه بازن و فرزند خود با ایتالیائی عامیانه نادمه با درهمیچیک از ایشان را کسی نه انگلیسی دان میشمرد نه ایتالیائی تربیت یافته. ایرانیان فرنگ دیده زبان سعدی یاد نگرفته‌اند و دختران و پسران هموطن ما که فارسی نیاموختند و ایران شناخته رام کلاسهای زبان انگلیسی و روسی و فرانسه را پیش گرفته‌اند، با سبزی فروش مقیم کربلا و پیشخدمت ساکن لندن اگر تفاوتی دارند در اینست که آنان ایران را میخورند و از زبان و فرهنگ خود بیزارند و کربزان.

تا نه تصور شود که با یاد گرفتن زبانهای دیگر مخالفتی هست. آموختن زبان بیگانه بر حواس ما فرضست ولیکن نکته مسلم آنست که آن را هم درست یاد نمیگیریم. ما باید آثار علم و ادب عالم را بفارسی منتقل کنیم و این وقتی شدنیست که در السنه ملل مختلف تبصر داشته و بدینه معانی چنانکه باید بی برده باشیم و چنین کاری ممکن نیست جز بیپروی از تریقی که عقلا رفته‌اند یعنی اول یاد گرفتن زبان ملی و بعد آموختن زبان بیگانه.

چرا در مدرسه زندگی ایران شناختن درس اول ماست؛ چونکه هر کاری مبدائی و هر چیزی قرارگاهی میخواهد و غیر از بی وطن که ناچار باید خود را بمملتی ببندد و بزبانی غیر از زبان خود حرف بزند تصور دیگر نیست که کسی بتواند بدرستی فکری

کند و چیزی بگوید و بنویسد الا بمدد کلمات زبان خویش یا بعالم نظر افکنند جز از روزن مملکت خود. دنیای فرانسوی محدودست بآنچه زبان فرانسه تاب شرح و بیانش را دارد. محور جمیع مقایسات و تتبعات و خیالات و تصورات آلمانی آشنا بچندین زبان و مملکت و متبخر در شعب علوم و فنون، آلمانست و زبان آلمانی.

آیا رواست که این مملکت قدیم و این ملت بزرگ ایران بدست هوشنگک هنادید و شیخ وهب روفعی و امثال ایشان بيمقدار و نیمه جان و نیمه زبان شود و همه خاموش بنشینند. نترسیم و بگوئیم که هر طیبی و مهندسی و صاحبمنصبی و استادی و وزیری و فقیهی که **درس اول** را نخوانده ایرانی بی تربیتی بیش نیست و آنکه گستاخی چندان داشته باشد که نترسد و بگوید که من زبان دیگری را بهتر از فارسی یاد گرفته‌ام و قبح بیخبرست که میدانند که در سراسر ممالک متمدن عالم يك تن از خواص هم آن حُوق ندارد که چنین ادعائی کند.

در این ایام هر کس بمیل با مصلحت خود و گاهی از راه غم‌خواری چیزی میکوبد و پیشنهادی میکند. یکی مدعیست که اصلاح امور ایران موقوفست بداشتن قاضی یا کدامن، دیگری معتقدست که پیشرفت از طریق اقتصادی ممکنست و بس و رامرا مینماید و در عالم خیال از واردات لازم میکاهد و بر صادرات موهوم می‌افزاید. این اشخاص غافلند و میدانند که این طرحها و پیشنهادها همه نقش بر آبست مگر آنکه اول **درس اول** را بخوانیم و بگفته هوشنگک هنادید هیچ گوش ندهیم و بهیچ بیگانه‌ای، از هر جا و هر نژاد که باشد، اعتماد نکنیم.

مصیبت‌های این مملکت مثل زنجیر بهم پیوسته و علت هر بدبختی خود معلول بدبختی دیگرست ولیکن بواسطه وجود این دور و تسلسل مرعوب و مأیوس نمیتوان نشست و بيك همت مردانه رشته‌اش را قطع باید کرد.

قطع رشته دور و تسلسل که بیگانه طریق نجات ما از دست این همه بلاست باصلاح فرهنگ ممکنست و بس. بیش از هر کار دیگر و هم در میان این مشکلات عظیم که هست باید هر چه زودتر باصلاح فرهنگ پرداخت و وضعش را بکلی عوض کرد. اما چنانکه همه میدانند دستگاه فرهنگی خود وسیله‌ای بیش نیست و هدفی می‌خواهد. آنچه بود

و نبود و ترقی و تنزل ما موقوف بآن شده هدف این دستگماهست . برنامه نوشتن و دستور صادر کردن و تقسیم دروس و پرورش شاگرد و معلم و موضوع کتب درسی و هر چیزی از این قبیل همه باید فرع و تابع هدف فرهنگ باشد .

هدف ما از این دستگماه عظیم فرهنگی که هست چه بوده است ؟ آیا فرهنگستان و شورای عالی فرهنگ و « دانشگاه بادانشکده ها و دانشیاران و دانشجویان » و استادانش و جمیع این مدارس و ادارات و وزارت فرهنگ در طهران و در سایر شهرهای ایران برای آنست که ما اول خود را بشناسیم و بعد دیگران را و هم زبان خود را یاد بگیریم و هم زبان بیگانه را و بنعمت داشتن استاد محقق و معلم پا کدامن مشفق و کتاب درست برخوردار باشیم یا آنکه مقصود گمراه ساختن و نیمه زبان کردن ماست و هدف آن بوده است که در سال پنچ کتاب مفید بفارسی بی غلط ترجمه نشود و شاگرد قدر معلم را نداند و استاد از درس و مدرسه کریزان و بکارهای دیگر دل بسته باشد و اوضاعی پیش بیاید که قلم از وصفش شرم دارد .



اگر دروجوب خواندن درس اول و لزوم استقلال فکرشگی نمانده است دیگر بهیچ بهانه ای يك لحظه هم بیکار و غافل نمیتوان نشست و بر ماست که هر چه زودتر خود بوسیله سازی و چاره جوئی بپردازیم . از بیگانه راه پرسیدن از بیچارگی و ناپختگیست . اما هر ایرانی که برای پیشرفت این ملت چاره ای اندیشیده و بتصور خود وسیله ای یافته است باید ، بحکم عقل و احتیاط ، آنها را بر هموطنان خود عرضه کند تا اگر در طریقۀ چاره جوئی و راهنمایی نقصی یا خطائی هست همه از میان برود .

انجام پذیرفتن کوچکترین کارمانیز وسیله میخواهد و آنچه در باب یکی از وسائل ترقی معنوی ملت ایران در این جا نوشته میشود پیشنهادی بیش نیست و امیدوارم که اهل فضل و کمال بچشم عنایت و قبول در آن امعان نظر کنند .

اگر کسی بگوید که جمع کردن اطلاعات و معلومات و مدارك و اسناد و تنظیم و تدوین آنها برای مراجعه اهل تحقیق و فراهم آوردن اسباب و مقدمات تألیف و ترجمه و تصنیف و نشر مقاله و رساله و کتاب معتبر از هر قبیل خود یکی از مهمترین وسائل

بیشرفت حقیقی و رشد ملیست سخن باغراق نگفته است .

اکنون باید بی تعصب و خود فریبی در کار خود تأمل کنیم و ببینیم که ما کجا هستیم و دیگران باین وسیله کجا رسیده اند . چرا از خود نپرسیم که از چندین هزار کتاب مهم عالم که ترجمه کردن یکایک آنها از واجباتست چه کتبی را برای ما ترجمه کرده اند ، امسال چه نوشته ایم ، یا سال بر آنچه بود چه افزوده ایم ، از پنجاه سال پیش تا امروز چند کتاب مفید بزبان فرودوسی و سعدی تصنیف شده است . ترجمه سفرنامه شاردن کجاست ، شرح زندگانی داریوش بزرگ شاهنشاه ایران گو ، اسکندر نامه ای شامل صد یک تحقیقات ملت آلمان در باب اعمال و فتوحات اسکندر تألیف کدام ایرانیست ، آن رساله پنجاه ورقه راجع بکیفیت استخراج و تصفیة نفت ایران را از کجا باید خرید ، ترجمه تفسیر طبری ، این سند قدیم و معتبر زبان فارسی را چند بار چاپ و منتشر کرده اند ؟ سوالات بی جواب از این قبیل بسیارست و ممکن نیست که ایرانی وطن پرست آشنا با آثار جلال قدیم ایران این احوال را ببینند و سخت اندوهگین نشود .

فرنگی بسیاری از کتب عزیز ما را بغارت ، با قیمتی ده یک ارزش واقعی آنها از ایران برده اما همه را در کتابخانه عالی خود گذاشته و فهرستهای چاپی شامل اسم و موضوع یکایک آنها را در دسترس اهل تحقیق گذاشته و ماشین چاپ و دستگاه عکاسی هم اختراع کرده است و ما آن همت نداریم که لااقل عکس تمام این کتب را بایران بیاوریم و مؤلفات و مصنفات هموطنان بزرگ خود را چاپ و منتشر کنیم . چندیست که هر سه چهار سال یک بار فاضلی با محقق دستور میدهد که از دو سه کتاب خطی عکس بردارند و خرج این کار را از سرمایه قلیل خود یا از پولی که با هزار منت و زحمت از دولت گرفته است باید بپردازد .

با سرمایه ای معادل مخارج ساختمان یک اطاق از اطاقهای عمارت وزارت امور خارجه ایران میتوان در مدتی که از ده سال نگذرد از تمام کتب خطی فارسی موجود در سایر ممالک عالم عکس برداشت و کتابها را چاپ کرد و اوزان فروخت و از منافعی بدولت هم مبلغی داد و بعد سرمایه را در عمل مفید دیگر بکار انداخت . کلخ رفیع وزارت امور خارجه که در کتابخانه اش پنجاه کتاب درست فارسی راجع به هیچیک

از چندین هزار مطلب سیاسی و تاریخی نیست بچه کار این مملکت می آید؟ کسانی از شنیدن این مطلب گریزانند یا بخواندندش لایخند میزنند که از جهل و غفلت هموطنان خود نان میخورند و ایشان را بیچاره و گمراه میخوانند نه بیدار و آگاه.

از خزانه ملت وجهی قلیل برسم حق تصحیح و تألیف کتاب بجمعی از فضلا داده میشود و اگر در بودجه مملکت ده قلم خرج مفید باشد این یکی از آنهاست اما مبلغ اندکست و کتاب نوشتنی و چاپ کردنی بی شمار و اگر بخواهیم گاه بگاه از رساله ای عکسی برداریم و آن عکس را هم مدتی در ایران بیادگار نگاه داریم و هر سال دو سه کتاب تصحیح و چاپ کنیم هزار سال دیگر هم مثل امروز پریشان فکر و خود فریب و حیران و مرعوب علم و صنعت فرنگی خواهیم بود. مگر دیگران نشسته اند که ما بایشان برسیم؟ کسانی که از ما پیش افتاده اند، گذشته از آنچه دارند، اکنون هم سالی چندین هزار کتاب و رساله و مقاله مهم خواندنی بر مؤلفات بشری می افزایند.

پس دستگاهی عظیم و ثابت باید تا بتواند جنبشی فکری بوجود آورد و ایران را بایرانی و بدیگران بشناساند و ایرانیان را باقیانوس علوم و فنون و تمدن بشری آشنا کند. ذکر دلائل لزوم و کیفیت ایجاد و شرح تکالیف چنین دستگاهی خود موضوع پیشنهاد ماست.

(بقیه در شماره بعد)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

تصحیح لازم

در اشعار « داد از دست عوام » مندرجه در شماره گذشته ص ۱۹۹، بعد از بیت ششم مستزاد، (چه توان کرد علی گفت که التاس نیام) این بیت حذف شده و یادداشت آن بجای خود بسیار لازم است:

در نبوت نگرفتند ره نوح نبی	آه از این بی ادبی
در خدائی بنمودند بگوساله سلام	داد از دست عوام